



آدرين و تصميم مهم

by saeed roozbehnia



آدرین با چهره‌ای درهم، جلوی میز کوچکش نشسته بود. او به سختی تکالیفش را انجام می‌داد و کتاب‌هایش باز نشده روی میز افتاده بودند. یک حس خستگی و بی‌میلی در وجودش موج می‌زد و او نمی‌دانست از کجا باید شروع کند.



ناگهان، یک پروانه زیبا از پنجره وارد اتاق شد و دور آدرین  
چرخید. پروانه با بال‌های رنگارنگش، توجه آدرین را جلب کرد. او به  
پروانه خیره شد و کمی از فکر و خیال بیرون آمد.



آدرین تصمیم گرفت به دنبال پروانه برود و او را در باغچه دنبال کند. در حالی که در باغچه قدم می‌زد، به گل‌ها و گیاهان زیبایی نگاه می‌کرد و کمی آرامش یافت. او متوجه شد که طبیعت چقدر زیبا و آموزنده است.



در حالی که به گل‌ها نگاه می‌کرد، آدرین به یاد درس‌هایش افتاد.  
او تصمیم گرفت که به جای فرار از درس خواندن، با جدیت به مطالعه  
بپردازد. با این تصمیم، حس امید و انگیزه در او زنده شد.



آدرین با اشتیاق به اتاقش برگشت و کتاب‌هایش را باز کرد. او با تمرکز و دقت شروع به حل تکالیفش کرد. هر سوالی را که می‌فهمید، خوشحال می‌شد و حس غرور می‌کرد.



سرانجام، آدرین تکالیفش را تمام کرد و با لبخندی بزرگ به خود نگاه کرد. او فهمید که با تلاش و پشتکار، می‌تواند هر چالشی را پشت سر بگذارد. آدرین فهمید که درس خواندن، راهی برای رسیدن به رویاهایش است.